

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ششم اکتوبر ۲۰۱۶

"عشق - عاشقی" و "زور - زورآوری"

مگر "عشق" و "عاشقی"، یکی نیستند و همچنان "زور" و "زورآوری"؟؟؟
جواب من "نی" ست و:

"یک نی و صد آسان!!!"

"یک نی و صد آسان" مثل معروف مردم کابل است و آن هم ضرب المثل مردمان "کابل قدیم". وقتی "کابل قدیم" می‌گویم، مرادم از کابل زمان صلح و سلم و دوره آرامی ست و کابل قبل از لیل و نهار چار دهه آخر، که ضمن آن بسا ارزشها به باد فنا رفت و در حدی به باد فنا رفت، که اثرش را "باد صبا" هم گرفته نمی‌تواند. کابل امروز کابل دیگری ست، با طلعت دیگر و مردم دیگر و آداب و رسوم و اخلاق و ارزشهای دیگر!!!

چنان، که دانیم و اگر ندانیم، باید بدانیم، که مثلها ارزش حکیمانه دارند، چون یا خود مفاهیم "حکیمانه" را دربر دارند، و یا که مفاهیم را "حکیمانه" بیان می‌دارند!!!

این بحث بر فرق کلی و اساسی کلمات بالا و امثال آن از قبیل "اداره - مدیریت"، "توفیق - موقبت"؛ "حکم - حاکمیت"؛ "مهارت - ماهر"؛ "کمال - کاملی، کاملیت و کامل بودن"؛ "شهرت - مشهوریت"؛ "توان - توانائی"؛ "دانستن - دانائی"؛ "شکر - شاکریت"؛ "خرد - خردمندی"؛ "مگر - مگارگی"؛ "جرم - مجرمیت"؛ "جهل - جاهلیت"؛ "تأکید - مؤکدیت"؛ "تأثیر - مؤثریت"؛ "عبادت - عبودیت"؛ "زیب - زیبایی"؛ "مسافرت - مسافری" و صدها نظیر و همتراز دیگر آنها تأکید می‌کند.

درین جفتهای کلمات باهم متعلق، اگر اولی را "عمل" بنامیم، دومی را باید "حالت و عمل" "عامل" و "معمول" دانست. و اگر اولی را "فعل" قبول کنیم، دومی را باید "حالت و فعل" "فاعل" و "مفعول" بدانیم. با این مقدمه می‌روم، تا چند تا از مثالهای یادشده را به تفصیل، تحلیل نمایم و آرزوم دارم، خوانندگان علاقه مند و جویا، متباقی را و امثال و اخوات^۱ فراوان آنها را محققانه و مدققانه مورد مطالعه قرار دهند. ولی پیش از همه به بررسی کلمات عنوان مقاله می‌پردازم:

۱ - "اخوات" (به فتحین) کلمه عربی و جمع سالم کلمه عربی "أخت" است، که معنای "خواهر" را دارد. پس "اخوات"؛ یعنی "خواهران". در زبان دری و احتمالاً به اقتداء از زبان عربی، "اخوات" را معادل "امثال" و "نظائر" و "قرائن" استعمال می‌کنند. لغت مقابل "أخت"، کلمه "اخ" (به فتح اول و تشدید دوم) است، که معنای "برادر" را دارد. جمع "اخ" مگر "إخوان" و "إخوه" است - هر دو به کسر اول و سکون دوم - و تثنیة آن "إخوان" - به فتح حروف اول و دوم.

"عشق و عاشقی":

در اول باید بگویم، که در زبان عوام کابلی ترکیب "عشق و عاشقی" سخت مروّج و مشهور است، چون مثلی، که عوام هم معنای دقیق و هم فرق دقیق هردو را به خوبی دریافته اند؛ چنان که در مورد زن و شوئی، که بعد از مدتها زندگانی باهمی و مشترک، از هم جدا شده اند، گویند:

"یکدگه ره به عشق و عاشقی گرفتن، و آخر"
("یکدیگر را به عشق و عاشقی گرفتند، و آخر")

"عشق" را، که کلمه عربی و از کلمات بسیار عام و متداول زبان ماست، به حیث یک "لغت"، معمولاً "دوستی و مهر و محبت به حد افراط" معنی می‌کنند. این تعریف با مفاهیم عارفانه و عرفانی موضوع سر و کاری ندارد!!! از نگاه زبان عربی "عشق" هم "اسم" است و هم "مصدر". در قالب اسمی معنایش همان است، که در بالا آمد، ولی در مفهوم مصدری و فعلی، مصدر "ثلاثی مجرد" است، و در معنای "دوست داشتن افراطی" و "بسیار مهرورزیدن" و "محبت کردن یا داشتن بسیار".

"عاشق" به کسرِ سوم، اسم فاعل از مصدر عشق است. این کلمه در زبان ما معمولاً و در زبان عوام بالخاصه، به ضم "شین" تلفظ می‌گردد. و "عاشقی"، که ترکیب دری ست، صفت نسبت و وصف فعلی و عملی "عاشق" است، که حالت و خاصیت "عاشق" را بیان می‌نماید. "عشق" به صورت عام و مجرد بسیار فرق می‌کند، با "عشق" یک "عاشق"، چون "عشق عاشق" مقام بسیار بالا و عملی "عشق" را تمثیل می‌کند، که آن را با "عشق" عام نمی‌توان مقایسه کرد؛ چون آتشی، که در دل عاشق سوزد، فقط خود عاشق داند و مرتبه اش با میزان ظاهری "عشق" قابل پیمایش نیست، که گفته اند:

"همو زمینی میدانه، که آتش سرش میسوزه!!!"

وقتی "حافظ شیرازی" هفت صد سال پیش از امروز، مصراع "عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد" را گفت، راز دل و عشق درونی یک عارف دلسوخته را درک کرده، گفت. وی مگر از "عشق" نگفت، بلکه از "عاشقی" بگفت، که درجه بسیار بالاتر است، نسبت به "عشق" محض!!!

مناسبت دارد اگر در همینجا، قطعه ای را که به تاریخ ۱۹ جون ۲۰۱۰ در منطقه "بروکلن" Brooklyn شهر عجیب و غریب "نیویارک" و ضمن تقریظ بر مجموعه شعری "فریاد ملت مظلوم" شاعر فقید افغان، "لطیف جان لندری" - اعی جناب "خواجه عبداللطیف صدیقی لندری" - سروده ام، عرضه کنم:

| | |
|--|-------------------------------------|
| عاشقی را درجات است، به مانند هرَم | رأس، اوج است، دگر هرچه بیاید، پایان |
| عشق من مرتبه بر مرتبه، گسر پیمائی | اوج تا قاعده اش، کی بسیاری به بیان |
| لیک اگر رأس هرم را نگری، خواهی یافت | عشق آزادی، و هم عشق به افغانستان |
| نیک دانی، که وطن جان و تن توست، "خلیل" | تنگ در دوش کشش، بوسه ز رویش بستان |

"عشق" یک عاشق، عشقی ست، به مراتب سوزنده تر نسبت به عشق یک فرد عادی و "غیر عاشق". در کلمه عشق محض، محبت به صورت ذهنی و نظری تجلی می‌یابد، که حدّش را کس تعیین نکرده است. ولی عشق یک عاشق از عشق عامل و عملی سخن گوید، که احساسش از عهده یک "غیر عاشق" یا "عاشق" ساخته نیست. کلمه "عاشق" مگر جانب مقابل می‌خواهد، که همانا "معشوق" است. "معشوق" و مؤنثش "معشوقه" اسم مفعول از ماده "عشق" است. "معشوق" را در زبان گفتار و زبان عامیانه "ماشوق" گویند، که مؤنثش "ماشوقه" شود. "معشوق" می‌تواند انسان باشد یا غیر انسان. "عاشقان وطن" معشوقی دارند به نام "وطن". "عاشقان آزادی"، معشوقی دارند به نام "آزادی" و "عاشق مبارزه"، معشوقی به نام "مبارزه" و به همین ترتیب "عاشق" علم و تحقیق و کائنات و آفرینش و طبیعت و عدالت و انسانیت و هزاران پدیده عینی و ذهنی دیگر. کسانی هم پیدا می‌شوند، که عاشق خود اند و عاشق گپ

و کار و کردار خود؛ اینان را "خودپرست" نامند. باورنکردنی ست، که کسانی نیز سراغ می‌گردند، که عاشق کارهای منفی و منهی هستند؛ یعنی کارهای نفی شده و نهی گشته.

زور – زورآوری:

"زور" – به ضم اول و واو مجهول – از کلمات قدیم دری ست، و اگر سردرگم گوئیم، در معنای "قوت و نیرو و قدرت و فشار". معمول ترین کلمه و اصف "زور"، "زورآور" است، که با چسبیدن با ماده امر و مضارع "آور" به وجود آمده است. "زور آوردن" و "زور انداختن" و "زور زدن" از مصادر بسیار معمول ترکیبی با "زور" است. زبان عامیانه کابلی ازین کلمه، لغت زیبای "زوره" را ساخته و به معنای "وزن" و "لنگر" بسیار استعمال می‌کند. چنان، که گویند:

"ایقدر زوریته ننداز!"

(اینقدر زوره ات را نینداز!)

یا

"زوری خوده آورد."

(زوره خود را آورد.)

با تأسف، که کلمه "زوره" در زبان مکتوب ما تاکنون راه پیدا نکرده است. و مانند این کلمه، هزاران کلمه دیگر عامیانه است، که در زبان گفتار و عوام رسوخ دارند، ولی راه خود را در زبان مکتوب و ادبی نیافته اند. دلیل این بلیه و ناگواری در کجاست؟؟؟
مردم عوام از خلاقیت خود کار گرفته و لغات و کلمات بیشتر را ساخته و به چلند انداخته اند. این، که زبان تحریر از سر غرور کاذب، خود را از گنج شایگان لغات عامیانه محروم ساخته است، گناه مردم عوام نیست!!!

کلمه "زورآور" یا "زوراور" هم از ساخته های عامیانه مردم است، که خوشبختانه در زبان کتابت نفوذ کرده و به عین سان و سویه، از طرف هردو زبان استعمال می‌گردد. این کلمه، چه در زبان عوام و چه در زبان خواص و زبان ادبی، مفهوم مثبت و پسندیده را افاده نمی‌کند.
گرچه در زبان عامیانه، که از شم ادبی بهتر برخوردار است، "زورآور" را بعضاً بر سبیل طنز مثبت و تحبیب، برای کسی استعمال می‌کنند. مثلاً اگر گویند:

"زوراور، باش که مام بیائیم!!!"

(زوراور باش، که ما هم بیائیم!!!)

کلمه "زوراور" قطعاً معنای ناپسند را ارائه نمی‌کند، بلکه از روی "تحبیب" و "خوشخوئی" و "لطف خوش"، بر زبان رانده می‌شود!!!

"زورآوری" وصف و حال فعلی و عملی یک "زورآور" است و شدت عملش از خود "زور" به اصطلاح کابلی، یک گره بالاتر است. در حالی، که شدت عمل در "زور" نامعلوم است، "زورآوری" خاصتاً بر "شدت عمل" تمیکن کرده و "از شدت زور کار گرفتن" را افاده می‌کند.

مُسافرت – مُسافری:

کلمه "مسافرت" در روزگار ما از قالب قدیمی خود تهی گشته و از جمله امور روزمره به شمار می‌آید. عین کلمه اما در زمانه های پیش و وقتی، که انسان پای پیاده و با وسائل همان وقتۀ نقلیه از قبیل اسب و شتر و غیرهم سفر و طی طریق می‌نمود، مفهوم دیگری را ارائه می‌کرد. جهت بررسی موضوع اولاً خود کلمه مسافرت و مسافر را اندک بشگافیم:

"مسافرت" (به ضم اول و فتح چارم) کلمه عربی و مصدر باب "مفاعله" است، که از جمله مصادر ثلاثی مزید عربی بوده و از مصدر ثلاثی مجرد "سفر" برخاسته است. این کلمه از نگاه صرف عربی معنای

"باهم سفر کردن" را می‌دهد، که با شرایط قدیمی زندگانی انسانها کاملاً سازگار بود. چون این عمل را معمولاً باهم و به همراهی دیگران انجام می‌دادند، تا در هنگام بروز مشکل و خطر، یکی به درد دیگری بخورد. "مسافر" اسم فاعل این مصدر است. در حالی، که کلمه "مسافرت" را در زبان گفتاری و عامیانه معمولاً غلط تلفظ می‌کنند، اسم فاعلش اما همیشه درست اداء و تلفظ می‌گردد. وقتی "یای مصدری" یا "مصدرساز" را در آخر "مسافر" وارد کنیم، از آن اسم مصدر "مسافری" به وجود می‌آید. حالا ببینیم، که "مسافری" با "مسافرت" تا چه حد هماهنگی یا مابینت و مفارقت معنایی دارد.

خانم ناهید "غزل"، که در انشاد پارچه های ادبی و تخیلی عاشقانه استاد است و مکتب جدیدی اندرین رشته نفیس باز کرده است، از مدت بیشتر از سه سال بدین طرف، با "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" همکاری می‌کند، و روزی نیست، که خوانندگان را با پارچه جدیدی نوازش ندهد. وی ضمن پارچه کوتاه و زیبایی زیر عنوان "مسافری" چنین نویسد:

مسافری

برای روح بزرگت سرود کوچک عشق را می‌سرایم، تا کرگس بی‌عاطفه مسافری با آوای
دلگیرش زمان را در پرده سیاه درد نیچد!!!

خانم ناهید، "مسافری" را به "کرگس بی‌عاطفه" ای تشبیه می‌کند، که آواز دلگیر دارد و زمان را در پرده سیاه درد می‌پیچد.

در زبان ارجمند پشتو، چنان که متداول است، کلمات دری و عربی با تغییر لفظ و هجاء، به کار می‌رود، بعضاً دیده شده، که "مسافر" را "مسایر" و "مسافری" را "مسایری" تلفظ می‌کند. مثلاً درین مصراع:

"مسایری سخته خواری ده!!!"

و یا

"مسافری سخته خواری ده!!!"

هدف از ذکر این مصراع نشان دادن درجه سختی "مسافری" ست. در زبان عوام از "مسافردار" سخن رفته است و وقتی درجه پریشانی و نگرانی و تشویش یک مادر را نشان می‌دادند، می‌گفتند:

"بیچاره مسافردار اس!!!"

یا

"غرضش نگرین، که مسافردار اس!!!"

و یا

"دل مسافردار بسیار نازک اس!!!"

قسمی، که گفته شد، در قدیم "مسافرت" کاری بس خطرناک و مهلک شمرده می‌شد. و وقتی کسی به سفر می‌رفت با خویشان و نزدیکان خود "پیلی و پسندی" می‌کرد، یعنی عین کاری را که حین بیماری شدید و در حالت نزع کنند. چون معلوم نبود، که مسافر باری "زنده سر" باز می‌گردد، یا نی!!!

از خلال سطور بالا دیدیم، که شدت مشقت در "مسافرت" و "مسافری" یکی و یکسان نیست، چون رنجی را که انسان در "مسافری" عملاً دیده می‌تواند، در محض کلمه "مسافرت" قطعاً متصور نیست.

در زبان عربی کلمه ای داریم، به نام "غربت"، که معنای "مسافرت" را می‌رساند. کلمه واصف "غربت" همانا "غریب" است، که در اصل عربی خود عیناً معنای "مسافر" را می‌دهد. در زبان دری ما، اما "غریب" را معادل "فقیر" و "تنگدست" و "بیچاره" و "درمانده" و "مسکین" استعمال می‌کنند؛ چرا؟؟؟

برای این، که انسان مسافر و دور از وطن، در خواری و زاری و مسکنت و تنگدستی زندگانی می‌کند. ازین رو می‌توان موضوع را در هیئت فارمول ریاضی بدین ترتیب تعریف کرد:

مسافر = غریب

و چون

غریب = مسکین = فقیر = نادار = بیچاره = درمانده و ...

پس نتیجه می‌شود، که:

مسافر = مسکین و فقیر و درمانده و نادار و خوار و زار

در قرآن از رأفت و لطف به "ابن السبیل" (به صورت تحت اللفظی "بچه راه") سخن رفته، که مراد از "مسافر" است. به حساب قرآنی، عین حقی را که فقراء و مساکین و اسراء یا أسارا (اسیران) بر مسلمانان دارند، "ابن السبیل" و "مسافر" نیز دارد!!!

البته این نکات از نگاه زمان قدیم و مشکلاتی، که دامنگیر "مسافرت" و نماینده مؤکدش، "مسافر"، بود، مطرح می‌شد.

روی زبان بسیار نازک است و ظرافتها و آدابی، که در آن وجود دارد و مدّ نظر گرفته می‌شود، شایان هرگونه غور و تحقیق و تدقیق است.

همان قسمی، که این سه جفت لغات بررسی گردید، به عین شکل می‌توان تمام "جفت‌های لغات" این سنخی را مطالعه کرد و فرقی بین "اصل" و "ماحصل مصدری و وصفی" آنها را بیرون کشید!!!

تا زمان دیگری، که باز گپ از گپ بیرون آورده شود!!!